

پسر فداکار محله امیریه ۱۲ سال است از مادرش پرستاری می کند

پرستاری از پرستار دوران کودکی

است، می گوید: مراقبت و پرستاری از چنین بیماری که در مرحله حاد و شدید است، همیشگی و دائم است. ساعت و زمان خاصی ندارد، صبح زود کارم با صبحانه دادن به مادر شروع می شود. باید با صبر و حوصله غذا را لقمه لقمه کرده و به دهانش بگذارم. این کار یکی دو ساعت طول می کشد. شاید هم بیشتر. بعد از آن داروهایی را که دکتر تجویز کرده می دهم. خوردن این داروها هر روز و برای کم کردن درد است. اما گاهی اوقات مادر بهانه گیری می کند. راضی کردن او برای خوردن داروهایش کاری دشوار و سخت است. شستن لباس ها و حمام بردن و انجام کارهای شخصی و خصوصی دیگر نیز بر عهده من است. در کنار انجام این کارها، در هر لحظه از شبانه روز که مادر احساس درد و ناراحتی کند، باید بیدار شوم و او را به درمانگاه ببرم. فقط گاهی اوقات که خواهرم به خانه مامی آید، برای چند ساعتی می توانم استراحت کنم.

داروهای گران قیمت خارجی

حمیدیان فر در ادامه با اشاره به هزینه بالای داروهای مورد استفاده می گوید: «برای جلوگیری از پیشرفت بیماری، دکتر داروهای را تجویز کرده است که مادر باید هر روز مصرف کند؛ اما به دلیل گران بودن قیمت داروهای اصلی و خارجی، به ناچار از داروهای مشابه ایرانی استفاده می کنیم که مصرف این داروها تأثیر چندانی ندارد. البته سازمان بهزیستی بخشی از هزینه های دارو و درمان را تأمین می کند. به تازگی دکتر متخصصی را معرفی کرده اند که روش جدیدی را برای درمان «ام اس» شدید کشف کرده است؛ اما چون هزینه بالایی دارد و ما چنین پولی نداریم، از انجام این کار منصرف شدیم.

مخالف رفتن به خانه سالمندان هستم

حمیدیان فر با اشاره به مخالفت کردنش برای رفتن مادر به خانه سالمندان می گوید: با وجود اینکه به خاطر بیماری مادرم درس و تحصیل را ترک کردم و پرستاری او را بر عهده گرفتم، هرگز از این کار پشیمان نیستم؛ حتی یکی دوباری هم که اقوام و دوستان پیشنهاد فرستادن او را به خانه سالمندان و بهزیستی دادند، به شدت با این کار مخالفت کردم؛ چون معتقدم که اگر تا آخر عمر از مادرم مراقبت و پرستاری کنم، باز هم نمی توانم محبت ها و فداکاری های او را جبران کنم. گفتنی است پیدا کردن شغلی که یاسر بتواند در خانه و نزد مادر انجامش دهد، دغدغه ای است که این روزها ذهن او را برای بهتر کردن شرایط زندگی سخت مشغول کرده است.

استراحت چندانی نمی کرد؛ حتی زمانی هم که در خانه بود، بیشتر وقتش را صرف پخت و پز، رسیدگی به درس های من و خانواده اش می کرد. شاید هم به دلیل همین فشارها دچار بیماری سختی شد. دکتر معالج بعد از انجام چند آزمایش گفت که مادر به بیماری ام اس شدید مبتلا شده است و امکان بهبود و بازگشت او به حالت اولیه در حد صفر است. مادر را پیش دکترهای متخصص و مشهور زیادی بردیم، اما بیماری او هر روز بدتر می شد و به مرور زمان با بی حس شدن دست و پاها و دیگر اعضای بدن، دیگر نتوانست حرکت کند و از ۱۲ سال قبل تا امروز ویلچر نشین شده است.

پدرم طاقت نیاورد و ترکمان کرد

یاسر داستان زندگی اش را این گونه ادامه می دهد: زمانی که مادر ویلچر نشین شد و دیگر نتوانست وظایف مادری و همسری خود را انجام دهد، همه چیز تغییر کرد. دوستان و خویشان رفت و آمدشان کمتر و کمتر شد، تعدادی نیز قطع رابطه کردند و دیگر به سراغ ما نیامدند. پدر نیز که کارمند شرکت برق بود، چون وقت کافی برای مراقبت از مادر نداشت، خیلی کلافه و ناراحت بود. هزینه های بیماری مادر نیز به این مشکلات دامن زد و با وخیم تر شدن اوضاع جسمانی مادر، او دیگر طاقت نیاورد؛ مادرم را طلاق داد و از پیش ما رفت. پدرم که در زمان سلامتی مادرم، ادعای کرد عاشق مادرم است و لحظه ای بدون او زندگی نمی کرد، در اوج بدبختی و مصیبت ما را تنها گذاشت و رفت.

درس را هرگز و پدرم پرستار مادرم شدم

بارفتن پدر، وظیفه پرستاری از مادر به عهده یاسر گذاشته می شود و او در این ۱۲ سال به خوبی از عهده این مهم برآمده است. یاسر می گوید: با توجه به شرایط جسمانی مادرم، همیشه باید یک نفر در کنارش می بود و به کارهای رسیدگی می کرد. پدرم که خیلی زود گذاشت و رفت، دو خواهرم نیز کوچک بودند و توانایی این کار را نداشتند. از طرف دیگر شرایط اقتصادی خانواده مانیز طوری نبود که بتوانیم پرستار استخدام کنیم. به همین خاطر با وجود علاقه مندی به درس، احساس کردم که مراقبت و نگهداری از مادرم مهم تر از درس خواندن است و تصمیم خود را گرفتم؛ درس و مدرسه را رها کردم و مراقبت و نگهداری از مادرم را بر عهده گرفتم. از ۱۲ سال قبل تاکنون پرستاری مادرم را بر عهده دارم.

مراقبت شبانه روزی از مادر

یاسر که این روزها پرستار شبانه روزی مادرش

مادری فداکار برای خانواده

پسر که هنوز هم فلج شدن مادرش را باور ندارد، از تلاش و کار شبانه روزی مادر برای کمک به زندگی و خانواده می گوید: مادرم مدتی بعد از ازدواج برای کمک به اقتصاد خانواده و تأمین هزینه های زندگی وارد بازار کار شد و به خرید و فروش کالاهای مختلف می پرداخت. او شبانه روز تلاش و کار می کرد تا بتواند زندگی بهتری برای ما بسازد. مادرم صبح زود از خانه بیرون می رفت و تا شب سر کار بود؛ چون کارش طوری بود که باید هر روز کالاهایی را از گمرک تحویل می گرفت، بیشتر کارمندان گمرک او را می شناختند. آن ها با دیدن تلاش های خستگی ناپذیر و شبانه روزی مادرم به من می گفتند: قدر مادرت را بدان، او یک شیر زن است.

شروع بیماری و فلج شدن

اما زندگی خیلی زود روی ناخوشش را به این خانواده نشان می دهد. یاسر حمیدیان فر با اشاره به بیماری و فلج شدن تدریجی مادرش می گوید: مادرم به موفقیت در کار و راضی نگه داشتن مشتری ها خیلی اعتقاد داشت و با وجود خستگی فکری و جسمی شدیدی که داشت،

کوشکی - ۱۲ سال است که بر روی ویلچر نشسته است؛ دست و پاهایش بی حس و ناتوان هستند؛ برای انجام کوچک ترین کارهای شخصی خود احتیاج به کمک دیگران دارد. طولانی شدن بیماری و بهتر نشدنش باعث دوری اقوام و نزدیکان شده است. حتی همسرش نیز او را ترک کرده و حالا تنها پسرش، پرستارش شده است. پسری که در طول این سال ها همراه و همدم مادر بوده است. پسری که به عشق مادر از زندگی و لذات آن دست کشیده و همه وقتش را صرف مراقبت از مادر کرده است.

پدرم که در زمان سلامتی مادرم، ادعای کرد عاشق مادرم است و در اوج بدبختی و مصیبت ما را تنها گذاشت و رفت

